

علی‌رضا پنبجهای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹

علی‌رضا پنبجهای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹

**علیرضا پنبجهای** این روزها دوران میانسالی را پشت سر می‌گذارد. اگر بخواهیم شاعران را به حرف‌های و غیرحرف‌های گروه کنیم، بی‌شک پنبجهای را باید جزء شاعران گروه نخست به‌شمار آورد. کارنامه این شاعر هم مهر تاییدی بر این ادعاست. او اولین دفتر شعرش را با عنوان «سوک پاییزی» در ۱۷ سالگی به چاپ رساند و از آن زمان چراغ شعرش تا به امروز روشن است «هم‌نفس سروهای جوان» «آن سوی مرز باد»، «برشی از ستاره هذیانی»، «گزینه شعر گیلان»، «عشق اول»، و اخیراً «شب‌هیچ وقت نمی‌خواید» و «پیامبر کوچک» از دیگر دفترهای شعر این شاعر است.پنبجهای کنار شاعری در عالم مطبوعات نیز فعالیت قابل توجهی داشته است. او در دوره‌ای سردبیر روزنامه معین و سردبیری نشریه ادبی کادح را بر عهده داشت. از دیگر فعالیت‌های مطبوعاتی علیرضا پنبجهای می‌توان به سردبیری فصلنامه «گیلان‌زمین» و ویژه فرهنگ، هنر و ادبیات ماهنامه «گیله‌وا» اشاره کرد.

– آقای پنبجهای علت کم‌کاری شما در سال اخیر چیست؟ چون همان طور که می‌دانیم آخرین دفتر شعرهای شما با عنوان «شب‌هیچ وقت نمی‌خواید» و «پیامبر کوچک» دو سال پیش به چاپ رسیده است و از آن تاریخ تاکنون کمتر شاهد انتشار شعر، مصاحبه یا یادداشت ادبی از سوی شما هستیم. آیا این سکوت دلیل خاصی دارد؟

من حضوری طبیعی و نه افراطی در عرصه رسانه‌ها داشتم. سال ۸۷ کتاب‌های «شب‌هیچ وقت نمی‌خواید» که هم‌راز «عشق‌اول» است و «پیامبر کوچک» از من منتشر شد. الان هم در نیمه دوم سال ۸۹ هستم. حدوداً در یک سال و نیم اخیر جامعه ادبیی درباره این دو کتاب یا کتاب «عشق‌اول» که چاپ دوش خلی وقت است تمام شده، چقدر برای نقد وقت گذاشته؟ ناشر هم دلایل خودش را دارد. به دلیل وضعیت حاکم بر توزیع کتاب و ۴۰ درصدی که بخش‌کننده می‌خواهد لایذ به صرفه نمی‌داند که کتاب «عشق‌اول» چاپ سوم شود! فکر می‌کنید چقدر به این کتاب‌ها پرداخته شده؟ البته منظورم از پرداختن، چاپ نقد از آدم‌های درست و حسابی نیست که البته کم هم درباره‌شان ننوشتند، منتها الان دیگر ویژه‌های اعتماد، اعتماد ملی و روزنامه‌های دیگر از یاد شده‌اند و به لحاظ تنوع نشریه و سیایت این همه کارکرد من در عرصه اینترنت و مصاحبه‌های داغ و جنجالی‌ام از یاد شسمای جوان هم رفته که لایذ در این وادی بیشترینه وقت خود را در تفرجص و وبگردی و مطالعه می‌گذرانید. من با همین حرکت سوسماری‌ام چند پا از حرکت لاک‌پشتی جامعه ادبیی ناترم. نمی‌خواهم آنقدر سترمرغ‌وار ب‌دوم که زمین و هوا از این بغافل بمانند.

– وقت که گذاشته شده، چندی پیش مگر

در نشریه رودکی یادداشتی انتقادی روی «شعرتوگراف»‌های شما نوشته نشد؟

بله دیدم، اما ببینید در کتاب «پیامبر کوچک» چند گونه ادبی پیشنهاد می‌شود. چقدر نف در جامعه ادبی آن را به چالش گرفته است؟ وقتی شاعری از چهار دهه سابقه شاعری دنبال «شعرتوگراف» در فرهنگ لا‌روس می‌گردد، لابد منتقدیان درباره بیهقی هم باید دنبال «کاریکلماتور»- در المعجم… شمس قیس رازی واگردی کنند!

من بنا به خواسته مجله «رودکی» درباره گونه‌های شعری‌ام که پیشنهاد شده چیزی نوشتم. بعد دوست شاعری که از نکات ممیزه شعرش چهار دهه نوشتن بدون نست و بلند و یک خط نوشتن «قد قامت بلند تو را» است، می‌نویسد «وقتی که خون…» یعنی گونه‌های موجود برای نوشتن درهای بشر کافی است. تو باید از مظلّمه و لایذ مظلومان بنویسی و نه گونه شعری ایجاد کنی!

وقتی شاعری که چهار دهه به یک خط می‌نویسد و آن را افتخار خود می‌داند، یک کلمه مرکب «شعرتوگراف» که یعنی شعر داخل گراف را برنمی‌تاید، آن مطلب را در سایات ادبی می‌گذارد اما به خود زحمت نمی‌دهد تا با جست‌وجوی «شعرتوگرافی» در گوگل آبروریزی نکند و آن را اتوگراف ننویسد و غیرمفنگانه «شعرهای مرع» آمده در «المعجم» را با ۱۱ کلمه در ۱۶ خانه با چهار کلمه غیرتکراری از ۱۶ دهه شعر «مرع» پیشنهاد می‌می یکی می‌شود چه باید گفت؟ این کژتابی یا خدای ناکرده خصومت را به حساب چه کسی باید گذاشت، اگر هم ایشان در زمان رباعی‌سازی بودند، دوبیتی را به عنوان قالب برمی‌تافتند، قطعه و مستزاد که جای خود دارد. هنوز پرس می‌چالشی ما من درباره ضرورت گونه‌های پیشنهادی‌ام نشده. متأسفانه ما تا دل‌تان بخواهد شاعر متوسط و زیر متوسط و ضعیف داریم که بعضی از ایشان به جرات هر کدام‌شان می‌توانند بدل به یک منتقد غول شوند. منتها نمی‌دانم چرا فکر می‌کنند شاعری فرهیختگی مضاعفی دارد، بنابراین برای روبروکاری از اطلاق حتی شاعر دست‌چندم، از بدل شدن به منتقد طراز اول اجتناب می‌ورزند. دود این قضیه هم به چشم شعر امروز می‌رود، به همین سبب شعرهای عاری از هرگونه ارائه‌ای که از ذهن تنبل و پیر برخی دوستان شاعر تراوش می‌کند، به عنوان شعر ساده مطرح می‌شود؛ شعرهایی که امروزه تحت عنوان این سروده می‌شود یا گونه‌های دهه ۵۰-۴۰ و ۷۰-۶۰ قابل قیاس نیستند و چیزی اضافه‌تر را بر قواره شعر معاصر نمی‌وزند بلکه بعضاً از نسخه‌های ساده چندم شعرهای نافذ و مؤثر دهه‌های قبل چیزی فراتر ندارند.

– آیا شما با جریانی تحت عنوان شعر ساده

مخالف هستید یا توجه به اینکه علی باباچاهی در کتاب سه دهه شاعران حرف‌های شعر شما را جزء

شاعران ساده‌گو رومندی کرده بود؟

به بیشتر دارد این شعر ساده از حضرت پیدل که می‌گوید: هیچ کس بر شمع در آتش زدن رحمی نکرد / از آل بر حال ما می‌گریذ استعداد ما، من طی یادداشتی برای خبرگزاری ایسنا درباره سادهنویسی شعر نوشته‌ام، که شما و خوانندگان را به آن ملانهادم. می‌خواهم

## گفت‌وگو با علیرضا پنبجهای شاعر و روزنامه‌نگار

# شعرهای پیشرو قربانی شعرهای ساده‌اند

علیرضا پنبجهای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹

شما شاید بپندارید که علیرضا پنبجهای با شعر ساده مخالف است. البته من با نامگذاری شعر ساده و شعر سخت در کل مخالفم. من فکر می‌کنم شعر از وضعیت حاکم بر جامعه به نوعی تبعیت می‌کند. من در گفت‌وگو با یزدان سلحشور در روزنامه ایران به تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۸۰ از آن با عنوان «شعر وضعیت» نام بردم که از مشروطه به این سو شاخک‌های شعر وضعیت جامعه را حساس کرده و زبان شده. من با شعر: مادر که تغییراتی در فرم و زبان شده. (روایی) یا بازگشت‌ام / سفر / می‌میرد/ دیگر نمی‌میرد. (روایی) یا بازگشت‌ام / سفر / سفر از من باز نمی‌گردد. (شمس لنگرودی) هیچ مشکلی ندارم. این کارها در حد ادعایشان مطرح می‌مانند، اما باور کنید هستند کسانی که دیگر از چنین آثاری لذت نمی‌برند چراکه رمزگان شعر بسیار در دسترس است، اما خود من هر وقت مادر دوستی می‌میرد، شعر روایی را عنوان تسلیت می‌کنم یا وقتی به سفر می‌روم و به وطن بازمی‌گردم، یاد شعر شمس‌لنگرودی می‌افتم، چه آن را شعر ساده و چه شعر بغرنج یا لغز بنامیم. شعر، شعر است. خودش در قواره خودش برای خود پوششی اختیار می‌کند. حق هیچ کدام از ما نیست که بگوییم شعر باید دشوار باشد یا ساده. شعر باید شعر باشد به عیار مخاطبش. به همین دلیل من اگرچه گونه‌هایی برای تولید شعر معرفی کرده‌ام اما هرگز از گفتن شعر در قالب‌ها و گونه‌های دیگر سر باز نزده‌ام.

برای نمونه منتوی، غزل، دوبیتی، رباعی و شعر نیمایی هم می‌گویم، اما چیزی که از من چاپ می‌شود، باید ظرفیت‌های دنیای پیرامونم را انعکاس دهد یعنی گاهی «شعرتوگراف» گاه «لغز» یا همان «چیستان» یا شعر «مرع»، شعر «وسط‌چین» و «لغز» هر کدام از اینها وقتی به عنوان یک قالب مطرح می‌شوند، مطمئن باشید آن ژانر شعر در قالب دیگر نمود قالب فعلی را برای بیان نمی‌تواند داشته‌باشد. قالب و زبان از نظر من در دم الهام یا لحظه سرودن تعیین می‌شوند. من معتقد به الهام و «آن» شعری‌ام. هر موقع بخواهم شعرم را مهندسی کنم اگر حس ویرایشم از الهام دور شده باشد، معرم خراب می‌شود. شعر خودش را نشان می‌دهد. ما باید تیشه را بر صخره فرود آریم، آنگاه شکل غایی با حذف زوائد خود پدیدار می‌شود.

– آقای پنبجهای مگر این همه قالب و سبک شعری برای گفتن پیرامون ما کم بود که شما چند قالب دیگر بر آن افزودید یا مصمم شده‌اید آنها را ترویج دهید. اصلاً ضرورتی برای این همه تلاش می‌بینید؟ چرا که دیده شده بسیاری از این تلاش‌ها در حد یک تجربه شعراانه ماندند و نتوانسته‌اند به عنوان گونه‌های جدی شعر در جامعه شعری توسعه یابند.

سوال خوبی است جوان! ما در شعر تک‌بیت داریم، دو بیت رباعی و دوبیتی داریم، غزل و مثنوی و قصیده را هم داریم. اگر شعری در تک‌بیت حرف خودش را جامع و مانع بزند، دیگر به درازای دوبیتی و رباعی کشاندن آن ناصواب است. روزی که برف سرخ ببارد از آسمان / بخت سیاه اهل هنر سبزی می‌شود. این بیت مانع و جامع است دیگر نیازی به طول و تفصیل آن نمی‌بینید. عرب‌گردانی دارد، پارادوکس یا تضاد، استعاره، کنایه و… مخاطب هم دنبال آن نیست که شعر به کجا می‌انجامد، همچنان که در رباعی تازه مصراع سوم گوش و هوش را آماده ضربه برای مصراع چهارم می‌کند و «لغز» یا «چیستان» من

ما شعر کوتاه داریم که زمانی اسماعیل نوری‌اعلا در صفحه کارگاه شعرش از آن به عنوان «شعربک» نام می‌برد، بعدها «طرح» و زوآمد شد، من شعرهای کوتاه زیادی دارم و خوش است که مجموعه مستقل از کارهای دهه ۶۰ را سال ۷۰ با عنوان «آن سوی مرز باد» منتشر کردم، اما در «لغز» یا «چیستان» من

| خلاصه گفت‌وگو                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |  |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--|
| <span></span>                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |  |
| <b>متأسفانه ما تا دل‌تان بخواهد شاعر متوسط و زیر متوسط و ضعیف داریم که بعضی از ایشان به جرات هر کدام‌شان می‌توانند بدل به یک منتقد غول شوند. منتها نمی‌دانم چرا فکر می‌کنند شاعری فرهیختگی مضاعفی دارد، بنابراین برای روبروکاری از اطلاق حتی شاعر دست‌چندم، از بدل شدن به منتقد طراز اول اجتناب می‌ورزند.</b> |  |

نمی‌توانم نام این شعر را بالای شعر داشته باشم؛ اگر «آینه» نام شعر شود، متن می‌شود: «کسی / روبروی من / نهانت!» اما این در شکل «لغز» یا «چیستان» که من سعی کرده‌ام آن را به شکل حاضر احیا کنم با عنوان «لغز» شروع می‌شود: «کسی / روبروی من / نهانت!» و بعد در آخر شعر برعکس نوشته می‌شود «آینه». ما در قدیم در پی «چیستان»‌ها و «لغز»‌ها می‌خواندیم: «مرغی است بی‌پر و بال / تا سرش تیری / خبر ندهد». بعد فکر می‌کردیم روی جواب، که زیر دست‌مان تا حدس زدن دستور می‌ماند، زیر یک خط کوتاه که برعکس چاپ می‌شد.

در واقع در هر دو نمونه «لغز» اگر عنوان در اول اثر بیاید، محتوا را او می‌دهد. بنابراین در این گونه شعر کوتاه باید مرز بین گونه‌های مختلف شعر شاعری مشخص‌شود. اخیراً نیز برای برخی شعرهای کوتاه سعی کرده‌ام شناسنامه‌ای مستقل بگیرم؛ شعرهایی با عنوان «چاکم» با قابلیت پیکام زدن. «نگاه کن! / می‌بینی» که مخاطب بلافاصله می‌پرسد چه را؟ / کجا را؟ که اگر؟ چه کسی را؟ چگونه؟ و همه این پرسش‌های مخاطب همان وظیفه‌ای است که شاعر یا آن‌سه کلمه و آوردن

دو علامت تاکید و تعجب، فضایی بینامتنی می‌آفریند.

آیا می‌توان به طور صریح گفت ظرفیت دیداری «طن/ از آسمان / بخت سیاه اهل هنر سبزی می‌شود. این بیت مانع و جامع است دیگر نیازی به طول و تفصیل آن نمی‌بینید. عرب‌گردانی دارد، پارادوکس یا تضاد، استعاره، کنایه و… مخاطب هم دنبال آن نیست که شعر به کجا می‌انجامد، همچنان که در رباعی تازه مصراع سوم گوش و هوش را آماده ضربه برای مصراع چهارم می‌کند و «لغز» یا «چیستان» من

ما شعر کوتاه داریم که زمانی اسماعیل نوری‌اعلا در صفحه کارگاه شعرش از آن به عنوان «شعربک» نام می‌برد، بعدها «طرح» و زوآمد شد، من شعرهای کوتاه زیادی دارم و خوش است که مجموعه مستقل از کارهای دهه ۶۰ را سال ۷۰ با عنوان «آن سوی مرز باد» منتشر کردم، اما در «لغز» یا «چیستان» من

تجربه‌های متفاوت از شما باشد؟ مهم این است که در تمام تجربیات، ذات شعر رعایت شود. اگر شما قالب شعر «مرع» مرا در نظر بگیرید، هیچ شعر کوتاهی نمی‌تواند ابعاد مطرح شدن در قالبی به جز «مرع» را داشته باشد، چهار کلمه‌ای که در هر زبانی در دنیا که قابلیت ساختار دستوری آن زبان را داشته باشد می‌توان این قالب را به عنوان قالبی که شعور مخاطب را برای خوانش آزادانه و چندگانه به مشارکت می‌طلبد، پیشنهاد کرد چرا که در هر خوانش مشخص می‌شود چگونه روی چه کلمه‌ای، تاکید دارد و به نوعی هر کلمه که در ابتدا می‌آید، نقش‌آفرین خود در همان مرتبه است؛ اول – دوم – سوم یا چهارم، نگاه کنید کدام قالب شعر دیگری می‌تواند چنین معجزه‌ای را مطرح سازد. باور کنید من اولین بار سال ۶۹ پس از زلزله خرداد در محوطه محله‌مان روی ورقی از سررسید نوشتم «آدم سرسام می‌گردد اینجا» و سپس با ۱۶ خوانش آن را نوشتم. آن زمان هنوز به قالب شعر «مرع» نرسیده بودم. بعدها که «مرع» تنهایی» خودش را در ۱۶ خانه «مرع» بدون تکرار جا کرد، تازه آمدم و با عددگذاری توی «مرع»‌ها فرمول‌اش کردم برم برای شعرهای مرع دیگر، مانند همان «آدم سرسام می‌گیرد اینجا» با ۱۶ خوانش غیرتکراری از چهار کلمه که نمونه‌هایشان در مجموعه شعر پیامبر کوچک آمده است. حالا با ۱۶ گزینه خوانشی از این چهار کلمه هر مخاطب بسته به دکلماسیون و اهمیت آن مجاز است گزینه مورد نظر خود را انتخاب کند، این یک تفنن قالب ریاضی – هندسی با شعر است.

– مرا بخیشید که باز سولام را تکرار می‌کنم. این همه تلاش در ایجاد قالب، آن هم به شکل تفنن

ریاضی – هندسی یا هر چیز دیگر چقدر ضرورت دارد؟ دلیل این ضرورت از نگاه شما چیست؟ به

نظر شما چه لذتی از این همه تلاش به مخاطب دست می‌دهد؟

پاسخ من این است که آیا وجودش کسی را می‌آزارد یا نه یا دل‌وش‌های متعدد حداقل کاری که می‌تواند بکند برای آن دسته که دوست ندارند قالب‌های نوین

را بیازمایند، این است که آنان را به اهمیت نحو زبان به شعر آشنا کند و اینکه چقدر گزینه برای یک عبارت چهار کلمه‌ای می‌تواند در یک شعر نقش‌آفرین باشد. این وسواس در ویرایش شعر هم می‌تواند به شاعران کمک و یاری رساند. فکر کنید در یک سالن به طور همزمان یا به نوبت ۱۶ نفر هر کدام دیالوگ خود را بگویند. حاصل کار صدای شانزده‌گانه همزمانی است که از آن تالار شنیده خواهد شد. آیا این لذت‌بخش بود را پیدا کردم. لحظه‌ای گفتم چرا که نه، این هم می‌تواند شعر باشد وقتی خودش را لای شعرهایم برای سایر هنر‌ها هم می‌تواند درج‌های تازه بگشاید، خاصه شعر که اشرف هنرهاست.

– در این چنین«، مخاطب به شکلی دیگر درگیر همین چندصدایی است. گویا این چندصدایی با ایجاد دموکراسی در صدا دغدغه علیرضا پنبجهای شاعر شده است.

بله، در شعر «وسط‌چین» هم اگر توجه کنید، شاعر در تقطیع دست شما را باز می‌گذارد و خوانش‌های متعدد می‌توان از یک متن ارائه داد. برای نمونه «وسط‌چین، نه‌ایتراً» از مجموعه «پیامبر کوچک». شعر یادشده قابلیت چندگانه خواش را با تغییر در مکث‌ها دارد، ساختاری دوار و چندبعدی که به نوعی خواننده را در انتخاب دکلماسیون مورد نظر آزاد می‌گذارد، یعنی هر طور بخوانی از شعر دور نمی‌شوی.

در ادامه پاسخ به این سوال و سوال قبلی شما باید بگویم مخاطبانی هستند که از شعر ظرفیت‌های چندیدتری می‌طلبند. اینها برای آن ذهن‌های کوشگر است. من برای مخاطبان سنتی خودم هم شعرهای روزآمد دارم. این‌نوع و کمیت هرگز نتوانسته‌از کیفیت، خود را دور سازد چراکه در هر کار نو و تجربی‌ای رعایت شعر (لذت متن) برای من مهم است. من نمی‌گویم بیایید تمام قالب‌ها را کنار بگذارید و به تجربیات پیشنهادی من تن در دهید، نه، این تجربیات در کنار هم می‌توانند به گسترای کهکشان شعر یاری رسانند. وگرنه «بی‌بی از بی‌چادری خانه‌نشین نشد» پنبجهای هم قدرت جولان در قالب‌های کلاسیک دارد، هم نیمایی، هم طرز شالمویی و سپید و هم شعرهایی که ذهن و زبانش شیخ‌صاحبه‌های پنبجهای را دارد و هر کارهایی که فرمت‌های نوتری را می‌طلبد. در هر حال باید پذیرفت مصر، مصر امپراتوری لائوترنیک است. امروزه عمل‌های جراحی هم نیاز به پاره‌پاره کردن آدمی ندارد، یک زندگی را می‌توان در یک فلش مموری خلاصه کرد. یک تلفن همراه کاری می‌کند که درنگ در آن آدمی را به چوب‌انداز فرادهای دیگری می‌کشاند – در مجموعه «پیامبر کوچک» شما شعری ریاضی – هندسی یا هر چیز دیگر چقدر ضرورت دارد؟ دلیل این ضرورت از نگاه شما چیست؟ به نظر شما چه لذتی از این همه تلاش به مخاطب دست می‌دهد؟

پاسخ من این است که آیا وجودش کسی را می‌آزارد یا نه یا دل‌وش‌های متعدد حداقل کاری که می‌تواند بکند برای آن دسته که دوست ندارند قالب‌های نوین

## ادبیات

## نگاه اول

## نامه منتشر نشده اکبر رادی

## به علیرضا پنبجهای

بعد از مراتب احترام.

خدمت آقای پنبجهای عرض می‌کنم شماره اول مجله «گیلان‌زمین» که به دست ما رسید، از شما چه پنهان، در خلوت مان تَجّج مَیج کردیم و غیبتی پسله آن فصلنامه مستطاب، که این هم چراغی است از قماش آن چراغ‌های پت پستی که هر به گاهی صاحب‌دان ما در گوشه موشه‌های ولایت روشن می‌کنند، بی‌پشت‌بند و پناهی، و لامحاله به یک نسیم، در باد نرم یک‌شبه خاموش می‌شوند و چه. و اکنون دو سال و چندی از آن سربند گذشته و چشمان ما به شماره ۸-۵ «گیلان‌زمین» هم منور شده است. و این رسم بی‌قاعده یا بدعتی است که ما را پاک نگران کرده است! می‌دانید؟ آخر قرار نبود که یک چُنگ بی‌چنگ و مشت ولایتی یکی دو شماره بیشتر دوام کند؛ بلکه داب همیشه بر این بوده است که چُنگ ما در همان دو وادی اول اوجی بگیرد و پشتستی، و من قضاۂ السوء بر شکسته بيفتد و رو به قبله دراز شود. حالا کساد بازار فضایل است؟ اختلاف حرمتخانه و اهل درون است؟ زدن به فوزک پای رقیبی؟ یا بلاۃ گردان است ؟… بی‌گمان دلی به زلالی آسمان و ایمانی به شدت فولاد می‌خواهد که در روزگار عسرت فرهنگ (به معنای ناب آن بگیرد کتاب زنده) جماعتی چشم به روی هر چه اجر فانی و باقی است، بسته، گرد هم بیایند و فصلنامه‌ای در هیئت «گیان‌زمین» منتشر کنند و به پا نشاطی خوبان هشت شماره هم بکشد و تاب بیاورند. (هشت شماره؟) و ما که در خستمالی دوران عهدی با گیلان سبزه زیبایمان بسته‌ایم و البته بدعهد و بی‌وفا هم نبوده‌ایم، با چه حس بلندی شاهدیم که صاحب‌دان ولایت ما نهال نازیکی در آن زمین مرغوب نشانده‌اند که دو ساله گرفته، و شاخه‌های تَنک و معطرش تا به

اقصای ایران گسترده است. چُنگی نه هنوز به قامت رسیده، اما با مناعت و محبوب ایستاده. نه حرص جانه، نه کیسه دوخته، نه زدن برای خودی، نه پلشتی و قلدری، نه عقده کهتری. نه چنان دریده و چشم و دل دویده به دور است که عاشقان ولایت را پشت صحنه زبان پس قفا کند، نه چنین تنگ و ترش و عیوس که در به روی احباب بسته باشد. و پاس حرمت ماهنامه‌های بی‌اداعی ما، که من وقتی فصلنامه «گیلان‌زمین» را در شیراز و تبریز و اصفهان و دست به دست فززانگان ولایات می‌بینم، شاید خیلی بیشتر از آنچه شما احساس کنید،

احساس فخر، قشنگی، فروتنی می‌کنم، و دعا دانای پشت پایتان که فصل‌های فصل بایاید و نیمه راه نامید یا سرشم زمین نخورید. پس آقای من، لازم به مرحمت نبوده،هیچ، تا مشفقانه از من داعی بضاعتی برای چاپ بخواهید زیرا چنانچه خرده‌ریزی شایسته «گیلان‌زمین» شما داشتم، بسیار پیشتر از آنکه مرا وامدار عنایت خود کنید، بدون مقدمه یا تکلفی به روی دو دیده تقدیم می‌کردم. که برای من شأنی بالاتر از حضور در جوار عاشقان آن خاک سبزه‌روی ولایت نیست. چه حاجت به گفتن است؟ – با این همه در اجابت. امر آن جناب روایت دفتر ششم از نمایشنامه «شب روی سنگفرش خیاب» را به آستان محبان ارسال می‌کنم، تا اگر به تناسب احوال صلاح بر چاپ آن قرار گرفت، ما هم به رسم‌الخط خودمان گوشه‌ای از «گیلان‌زمین»‌تان بپذیریم. نمایشنامه‌ای است که در مغرب ایام، از بن‌موه‌هایی که رنگ باختند، با مغز استخوان و از سر درد نوشته‌ام. تکه آخر است و می‌بخشید اگر کمی تلخ از آب درآمده است. علی ایحاله. به هر تقدیر! با سلام به آقای فاخته و تجدید احترام\*

بیست و ششم آبان ۷۵
اکبر رادی

پی‌نویس:

✽ قربان فاخته صاحب امتیاز و مدیرمسئول فصلنامه گیلان‌زمین به سردبیری علیرضا پنبجهای

یاسین نمکچیان

## درباره شاعری

## به نام علیرضا پنبجهای

در سال‌هایی نه‌چندان دور که هنوز تب رسانه‌های الکترونیکی تا این اندازه فراگیر نبود، تنها یل ارتباطی شاعران معاصر با مخاطبان‌شان، نشریات فرهنگی به شمار می‌آمدند و چند روزنامه که در یکی از روزهای هفته به انتشار مطالبی در حوزه ادبیات و شعر می‌پرداختند. انتشار مجموعه شعر امر شروع جدی فعالیت‌های یک شاعر انگاشته می‌شد که برعکس سال‌های اخیر، شاعرانی اقبال چپال کتاب‌هایشان را پیدا می‌کردند که دود چراغ را در رگ‌هایشان نفس می‌کشیدند. آن سال‌ها میدان فعالیت برای شاعرانی که دور از پایتخت زندگی می‌کردند آقدفرا وسیع نبود؛ چهره‌هایی که به رغم استعداد درخشان و فعالیت‌های مستمر همواره مهجور می‌ماندند و صدایشان را کسی نمی‌شنید. انگار رسانه‌ها وظیفه داشتند برای عید آن سال که دستخط خودم و دیکته عیال بود را پیدا کردم. لحظه‌ای گفتم چرا که نه، این هم می‌تواند شعر باشد وقتی خودش را لای شعرهایم قلم کرده است. بنابراین همان کاغذ و همان خط در اول شعر «صبح زندگی» آمد که در مجموعه «پیامبر کوچک» قسمت اول دستنویس و قسمت دوم حروفنگاری شده آمده است.

– به نظر شما این گونه‌های شعری که شما مطرح می‌کنید، به شکلی در تضاد با آنچه از آن تحت عنوان شعر ساده یاد می‌کنند، نیست. مطمئناً

مخاطبان شعرهای ساده علاقه‌ای به این نوع تجربیات نشان نمی‌دهند و بسیاری از شاعران ساده‌گو می‌پندارند این نوع حرکت‌ها در حد

موح‌ها و جریان‌های ادبی است که می‌آیند و می‌روند مانند بسیاری از عناوین جریان‌های شعری که در دهه‌های ۴۰ و ۷۰ توسط شاعران این دهه‌ها مطرح شد؟

ببینید جریان‌های نو شعری همیشه در مصاف با سنت صفرایی داشته‌اند. اینکه گفته شده هر چه‌ریز یک راست‌روی دارد، یعنی جامعه‌ای که به دنبال پل فونیک، چندصدایی، شعر نگاره‌ای و شعر مخاطب و انتخاب فرهیختگی و گمنامی است. «در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود / کاین شاهد بازاری را پرندشین باشد». هر چند دریافتن نقش فرهیختگان و تأثیرگذاران واقعی برای جامعه دیر است و دور، اما غیر قابل انکار برای آنان که با غریال از پی می‌آیند، بنابراین ما پنهانی‌ام از تسخیر کرده‌اند؛ همان شاعری که هنوز وقتی

بهار می‌آید بی‌اختیار زمزمه می‌کنم چطور می‌تواند بهار آمده باشد وقتی تو نیستی. وگرنه «شعرتوگراف» یعنی پیشنهادی که او به عنوان یکی از شناسه‌های کارنامه‌اش بر آن تکیه می‌کند و نمونه‌ای از آنها را در «پیامبر کوچک» گنجانده ملک مناسب برای سنجش ذات شاعرانه و هنرمندانه نخواهد بود. شاید خیلی‌ها دلیل بیاورند که جامعه ایرانی هنوز به تاریکی درستی از زیبایی‌شناسی آثار اوانکار نرسیده که با مثال‌های یاد کنید کرد تجربه برارکی هم

نشان داده ذائقه ایرانی تمایل چندانی به درک این دسته از کارها ندارد. آخرین مجموعه شعر این شاعر یعنی «شب‌هیچ وقت نمی‌خواید» گواه این ادعاست که خود پنبجهای هم اعتقاد

چندانی به این‌باری‌ها ندارد و در حد تجربه با آنها برخورد می‌کند. چراکه این مجموعه، خلوت شاعر را به ادامه منطقی کتاب‌های قبلی سوق داده است. او در «شب‌هیچ وقت نمی‌خواید» به اشعراجی قابل تامل دست پیدا کرده و شعرهای آیینه تجربه‌های سال‌های شاعری اوست.